

فوتبال را در هوای تجدد باید مشاهده کرد

*در جایی فرموده بودید که در جهان کنونی «از فوتبال کم و بیش برای تدارک بی نظمی های اجتماعی و روانی» استفاده می شود. آیا بدین اعتبار می توان گفت که در جهان مدرن، فوتبال افیون توده ها یا مسکنی برای دردهای اجتماعی است؟

درست است که من در جایی گفته ام گاهی از فوتبال برای مقاصد سیاسی استفاده یا سوء استفاده می-شود اما معنی سخن من این نیست که فوتبال یک وسیله در دست سیاستمداران است. در عصر کنونی، بخصوص در جهان بی تاریخ توسعه نیافتگی، عادت و باور اینست که بازی اصلی جهان، بازی سیاست است و سیاست همه چیز را به بازی می گیرد. اهمیت بازی سیاست در جهان متجدد را نمی-توان انکار کرد. اینهم معلوم است که سیاست می خواهد همه چیز را به بازی بگیرد ولی اینکه تا چه حد از عهده این کار بر می آید، مطلب دیگری است. اگر من گفته ام سیاست از فوتبال بهره برداری می کند به این نکته نیز تصریح کرده ام که سیاست هرچه باشد، در برابر فوتبال تسلیم فرود می آورد. شواهدش را هم ذکر کرده ام. فوتبال نه افیون توده هاست و نه مسکن دردها. فوتبال جزئی از زندگی کنونی در سراسر روی زمین و مظهری از نظام جهان پراکنده کنونی و تعدیل کننده بعضی اجزاء و نظریه ها است.

* چرا «همه جهان اکنون به فوتبال نیاز دارند» و «فوتبال جزو لوازم جهان ما شده است»؟

اگر نیاز ندارند چرا آن را رها نمی کنند و هر روز بیشتر به آن راغب می شوند؟ وقتی تلویزیونها و رادیوها نمی خواهند و نمی توانند تصمیم بگیرند که گزارش فوتبال پخش نکنند، معنیش اینست که فوتبال کنار گذاشتنی و صرف نظر کردنی نیست. البته اگر مقصودمان اینست که چرا چنین شده است، آن حرف دیگری است. شاید چیز دیگری می توانست به جای فوتبال مایه علاقه و دغدغه خاطر مردمان باشد اما قرعه بنام فوتبال خورده است. فوتبال رسانه ای شاید بزرگترین جلوه صنعت فرهنگ باشد. البته بعضی اشخاص می توانند به فوتبال علاقه و توجه نداشته باشند اما جهان نمی تواند از آن دست بردارد.

* آیا فوتبال در جهان مدرن، آلترناتیوی برای هنر جدید و علائق فرهنگی رایج در دوران روشنگری است؟ به چه معنا و چگونه؟

فوتبال آلترناتیو هیچ چیز نیست ولی در زمانی که صنعت فرهنگ بر هنر غالب شده است، فوتبال هم دارد کار خودش را می کند. فوتبال در عین خشونت زیباست و در آن زیبایی و زینتی به همان صورت در هم آمیخته اند که در بازی های دیگر جهان مثل سیاست و علم هم اغوشند یعنی زیبایی فوتبال می تواند با زمختی ها و خشونت های جهان کنونی جمع شود بخصوص وقتی که در میدان های فوتبال اروپا و آمریکا سیاهپوشان حاکمان میدانند، ظاهر ضد تبعیض نژادی جهان جدید را نشان می دهند هرچند که در حواشی

میدان ضد آن نیز گاهی ظهور پیدا می کند. فوتبال یکی از بهترین مظاهر جمع میان مهربانی و خشونت، صلح و جنگ، دادگری و بیدادگری در جهانی است که در آن صلح جنگ است و عدل، ظلم و دانایی، جهل.

* چرا معتقدید که «اگر کسی تجدد را فی الجمله درک نکرده باشد، نمی تواند به فوتبال علاقه داشته باشد»؟

برای اینکه هر عالمی وهم خاص خود را دارد و هر وهمی به هر عالمی راه نمی یابد. نمی گویم در تاریخ دیگری بازی فوتبال نمی توانست باشد بلکه عمده مطلب اینست که شاید در هیچ عالمی فوتبال نمی توانست و نمی تواند جایگاه فعلی را داشته باشد. اکنون فوتبال در جهان ما جایگاهی دارد که به دشواری می توان آن جایگاه را به چیز دیگری داد. فوتبال صرف ورزش و پهلوانی نیست بلکه یکی از بازی های بزرگ جهان در عرض بازی علم و سیاست است. به عبارت دیگر فوتبال از مظاهر قدرت در زمان ماست که اگر صرف ورزش بود، قدرتی نداشت. تنیس در عداد مدرن ترین بازی های ورزشی است اما خبر بزرگترین مسابقه سالانه آن نه فقط تحت الشعاع خبر جام جهانی است بلکه از آن کمتر خبری در روزنامه ها و رسانه ها می یابید. اکنون فیفا از سازمان ملل متحد و شورای امنیت آن مقتدرتر است. هیچ مقام سیاسی در هیچ کشوری در کار فوتبال نمی تواند دخالت کند و اگر دخالت کند، دخالتش کان لم یکن می شود. اگر تعبیر و «درک فی الجمله از مدرنیته» در عبارت من مشکل ساز شده است عرض می کنم که فوتبال را در هوای تجدد باید تماشا کرد. کسی که در این هوا دم نزده باشد، مثل مظفرالدین شاه قاجار حوصله تماشای بازی ندارد و می گوید بیست و یک توپ دیگر بگیرد و به هر یک از بیست و دو نفر یک توپ بدهد که اینهمه زحمت نکشند و دنبال توپ نزنند. کسی که از فهم و درک عالم جدید به کلی بی بهره باشد، فوتبال به چشمش نمی آید و معنایی ندارد. از سهم فوتبال در جهانی شدن هم نمی توان گذشت. فوتبال هم به جهانی شدن کمک می کند و هم با جهانی شدن (که جهانی شدن رسوم مصرف جهان تکنیک است) رونق و گسترش بیشتر پیدا می کند.

* جنابعالی فوتبال را یکی از مظاهر تجدد می دانید. آیا از رونق افتادن فوتبال نشانه عبور آدمی از عصر تجدد است و یا عبور بشر از دوران تجدد به معنای خاموش یا کم سو شدن چراغ اقبال به فوتبال خواهد بود؟

به درستی دریافتم که چه ملازمتی میان پرسش و مقدمه آن وجود دارد. آیا اگر من بگویم فوتبال از مظاهر جهان جدید و متجدد است، این جهان باید مبتنی و قائم بر فوتبال باشد؟ مگر ذات و ظاهر قائم به مظهرند؟ درست است که تا مظهري نباشد ظاهر هم درک نمی شود اما مگر عالم یک مظهر دارد؟ شاید بنا بر این گذاشته آید که من جهان را یک مکانیسم می دانم که اگر یک جزء آن از کار بیفتد، مکانیسم عاقل می ماند. این آسان ترین راه برای ورود به فلسفه است و در زمان ما متأسفانه این راه آسان، پر رهرو شده است و چرا چنین نشود؟ وقتی بدون هیچ کوشش و همت و صرف هزینه ای می توان فیلسوف شد و درپاره همه چیز و همه کس بی محابا و بدون رعایت هیچ قاعده ای حکم کرد و هر چیزی را علت هرچیز دیگر دانست و هر حکمی را بی توجه به توابع و لوازم آن اثبات یا نفی کرد، چرا اندیشه مکانیکی را عین فلسفه و فلسفه کامل ندانند؟ بر اساس همین پندار مکانیکی است که می پندارند یک آدم شنردپندری می تواند در یک گوشه دورافتاده حرفهای خالف آزادی بزند و با آن یا با نوشتن یک کتاب، دو هزار سال تاریخ را در راه استبداد بیندازد. وقتی فوتبال را از مظاهر جهان جدید می دانیم، معنیش

اینست که ذوق و سلیقه این و آن در ترویج یا محو آن مؤثر نیست. اصلاً آنچه در تاریخ موجود می آید و پایدار می شود تابع رأی و سابقه اشخاص نیست و اگر بود این همه خیرخواهان و آزادی طلبان که قلم به دست دارند، می توانستند جهان را از قهر و خشونت برهانند و از عدل و آزادی پر کنند. اگر کسی می تواند با شعار خشونت کشوری را کشور خشونت کند قاعدتاً دیگران هم باید بتوانند سخن مهر و دوستی و آزادی بگویند و خشونت را دفع کنند ولی جهان، جهان مکانیکی نیست و از مجموعه اتم ها و اجزاء متباین بی ارتباط با هم تشکیل نشده است که اثر اتفالی بر یکدیگر داشته باشند و همه حوادث جهانی اثر آن اجزاء باشند. البته که اجزاء جهان بر هم اثر می گذارند و اشخاص در جامعه ای که هستند، تا حدودی آزادی دارند و مسئول اعمال و گفتارهای خویشند اما آنها در صورتی اثر پایدار می گذارند که با گردش چرخ جهان و آهنگ آن آشنا باشند وگرنه حرف ها و اعمالی که از مزاج و طبع و نفسانیات اشخاص ناشی می شود چه اثری در کجا می-تواند داشته باشد؟ اگر کار جهان این اندازه آسان بود که کسی بیاید و بد فوتبال بگوید و فردا فوتبال از نظرها بیفتد، مسلماً رئیس جمهوری فرانسه می توانست رئیس فدراسیون فوتبال را عزل کند اما دیدیم که نتوانست. حتی رئیس جمهور نیجریه که بازیکانش را مدتی از بازی محروم کرده بود، از تصمیم خود پشیمان و منصرف شد. این قدرت فوتبال را با قدرت سیاسی اشتباه نفرمایید هرچند که منشاء و قدرت علم و قدرت سیاست و قدرت عوالم نمایشی یکی است. فوتبال از آن جهت جهانگیر شده است که جایی در درک و فهم جدید (درک کانتی-هگلی) پیدا کرده است و اگر این معنی را هم نمی پذیرند می پرسیم چرا فوتبال که در سراسر جهان میلیاردها بیننده و دوستدار دارد، در فکر و ذکر مردم و در نحوه زندگی شان جایی نداشته باشد؟ ما اکنون می توانیم کتاب نوامیس افلاطون را بخوانیم اما نمی توانیم فوتبال تماشا نکنیم و البته اگر فوتبال وجود نداشت، چیز دیگری بجای آن به وجود می آمد. در اوائل دوران مدرنیته، مدرسه بود اما فوتبال نبود پس پاسخ پرسش جنابعالی معلوم است. فوتبال می تواند نباشد اما اکنون هست و یا تصمیم سیاسی حذف و محو نمی شود. این فوتبال که هست همان نیست که ده دانشجوی انگلیسی آن را در قرن نوزدهم طراحی کردند. این فوتبال وجهی از نظم جهان است و این نظم برخلاف آنچه بسیاری می پندارند، تابع حرف و گفت و بخشنامه و تصمیم های هر روزی سیاسی نیست. یک کلمه دیگر هم درباره فوتبال و تجدد بگویم و بس کنم. فوتبال مظهر تعارض های جهان مدرن و از جمله تعارض میان خشونت و آزادی و دشمنی و دوستی است. اگر بعضی تماشاگران فوتبال آشوب برپا می کنند چه بسا فوتبال از بسیاری آشوب ها جلوگیری کند یا لاقفل از تشدید دشمنی ها بکاهد. من هرچه فکر می کنم نمی توانم جای خالی فوتبال را در این جهان درک کنم زیرا امکان خاص و امکان عام را با هم خلط نمی کنم و نمی پندارم که هر اتفالی در هر جا و هر وقت ممکن است روی دهد. منکر نمی شوم که ممکن است در آینده فوتبال از رونق فعلی بیفتد ولی این اتفاق با موافقت و مخالفت این و آن روی نمی دهد. اگر جز این می اندیشید کسانی که فکر می کنند با نوشتن یک مقاله و ایراد یک سخنرانی می توان جهان را پر از مهرپانی یا خشونت کرد اول چند مقاله بنویسند و مهر و دوستی و آزادی را به جهان ارزانی کنند (می فرمایند همه از عهده این کار برنمی آیند بلکه اشخاص باید خاص باشند) تا گفته شان مؤثر شود ولی اگر چنین می گویند من نمی دانم اشخاص خاص چگونه و چرا خاص شده و سحر کلام و بیان پیدا کرده اند. مگر اینکه بگویند فقط بدی را می توان با سخن رواج داد و هرچه از خوبی گفته شود، اثر ندارد. از بدی و خوبی می گذریم. آیا می توان چند مقاله نوشت و نظر مردم را درباره فوتبال تغییر داد؟ در هفته های اخیر همه غم ها و شادی های مردم جهان، در غم و شادی جهان نمایش فوتبال پوشیده شده است. با این جهان نمایش چه می خواهند و چه می توانند بکنند؟ ابتلای به وهم قدرت عین ناتوانی و درماندگی است. آزاد کسی است که امکان ها و محدودیت ها را بشناسد و لاقفل امکان های واقعی را با امکان های وهمی و انتزاعی خلط نکند. در جهان ما سه بازی بهم پیوسته و ظاهراً مستقل وجود دارد. اول بازی سیاست، دوم بازی علم و تکنولوژی و سوم بازی نمایشی رقابت های آزاد در کارهای ظاهراً فارغ از سودای سود و زیان. هر سه بازی قواعد خاص خود را دارند. در اصلت بازی های اول و دوم کسی تردید نمی کند اما بازی سوم که در فوتبال تعین خاص پیدا کرده است گاهی بازیچه می انگارند. این بازی، بازیچه نیست بلکه پشتوانه بازی های اول و دوم است. بر این اساس به پرسش موجودیت فوتبال فکر کنیم. فوتبال تا زمانی که تعین خاص بازی سوم است، نمی تواند در این جهان نباشد. البته چنانکه گفتم اگر فکر می کنید که جهان یک مکانیسم یا مجموعه اشیاء پراکنده کنار هم قرار گرفته است، قضیه صورت دیگر پیدا می کند. مختصر آنکه فوتبال میدان اجرای قانون و آزادی عمل و مساوات و انصاف و دوستی و تمتع و قهر و خشونت و

غلبه و غم و شادی و تجارت و تبلیغات و خرید و فروش اشخاص است و عجیب آنکه در آن سرکش ترین و تندخوترین جوانانی که مهارکردنشان معمولاً بسیار دشوار است، در میدان فوتبال رام می شوند. فوتبال مظهر خوبی در جهان کنونی است که بیشتر زیبایی ها را نشان می دهد و زشتی ها را می پوشاند و شاید قدری از رواج آن به این صفت باز می گردد.